

در آمدی جامعه شناسی بر ادوار علم فقه

مقدمه

تاریخ پرفرازونشیب علم فقه به عنوان بنیان تمدن اسلامی همواره از دیرباز مورد توجه و تحلیل اندیشمندان بوده است. چراکه فهم عمیق علوم بدون مطالعه تاریخی آن ممکن نیست.^۱ از این رو می توان تاریخ هر علم را بخشی از خود آن علم یا حداقل بخشی از رشته تخصصی آن علم دانست. تحلیل دوره های فقهی و بررسی علل و عوامل تطورات آن^۲ نیز بخشی از تاریخ فقه است که بیشتر نظر اندیشمندان معاصر را به خود جلب کرده و آثار فاخری در این زمینه تولید شده است؛ اما بررسی تحولات فقهی از منظر جامعه شناسی و تبیین زمینه های اجتماعی رشد و افول فقه در طول تاریخ که رویکرد پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

ابتدا لازم است، علم فقه را به منظور ترسیم دقیق قلمروی تحقیق، به صورت عملیاتی تعریف نماییم. ساده ترین تعریفی که از فقه به ذهن می رسد، احکام عملی استنباط شده از کتاب، سنت، اجماع و عقل است؛ اما این که همواره در طول تاریخ، قلمروی فقه تنها به احکام عملی اختصاص داشته یا سایر ابعاد دین اسلام مثل عقاید و اخلاق را نیز شامل می شده است یا نه مسئله ای نیست که به سادگی بتوان از کنار آن گذشت. بنابراین قلمروی فقه خود موضوعی است که به لحاظ تاریخی نیازمند بررسی است.

برای پژوهش در عرصه تاریخ فقه، نیازمند تعریف فقه و تعیین قلمروی آن هستیم؛ اما آیا ما اجازه خواهیم داشت که با تعریفی پیشینی به مطالعه تاریخی علم فقه بپردازیم؟ پاسخ روشن است: نه. چراکه با تعریف پیشینی، امکان مشاهده حقایق تاریخی در تحولات معنایی و قلمروی فقه را از دست خواهیم داد. زیرا ممکن است تعریفی که ما از فقه برگزیده ایم، بر همه دوره های تاریخی تطبیق نکند و آثار و مباحثی را که در دوره هایی در زمره فقه محسوب می شده است را ناخودآگاه از دایره پژوهش خود خارج نماید. بنابراین لازم است ابتدا مروری کوتاه بر تعریف فقه و تحولات احتمالی آن در طول تاریخ داشته باشیم. این بررسی را از معنای فقه در آیات و روایات آغاز می کنیم.

^۱. آیت الله جعفر سبحانی، تاریخ فقه و فقهای امامیه، ص ۲۸.

^۲. محمود شهبابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱.

معنای لغوی و اصطلاحی فقه

واژه «فقه» در لغت به معنای فهمیدن و علم به اشیا به کار رفته و در عرف، به علم احکام شرعی فرعی اختصاص یافته است. ابن اثیر در النهایه می نویسد: و الفقه فی الأصل، الفهم؛ و اشتقاقه من الشقّ و الفتح، يقال: فقه الرجل بالكسر يفقه فقها إذا فهم و علم، و فقه بالضم يفقه: إذا صار فقيها عالما، و قد جعله العرف خاصًا بعلم الشريعة و تخصيصا بعلم الفروع منها.^۳

الفقه: العلم بالشیء و الفهم له، و غلب على علم الدين لسيادته و شرفه و فضله على سائر أنواع العلم، كما غلب النجم على الثريا ... و رجل فقيه: عالم، و كلّ عالم بشیء فهو فقيه.^۴

گروهی از افراد از نبی اکرم درخواست می کنند که «فابعث معنا نفرا من اصحابك يفقهوننا فی الدين و يقرؤننا القرآن و يعلموننا شرايع الاسلام»،^۵ فردی از اصحاب خود را برای ما برگزین تا دین را به ما بفهماند دهد، قرآن را برای ما قرائت (تفسیر) کند و شریعت اسلام را به ما آموزش دهد.

«فقه» در آیاتی مثل «لا یکادون يفقهون حدیثا»،^۶ «لیتفقهوا فی الدین»،^۷ و همچنین روایاتی مثل روایات نبوی: «من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیامه فقیها»^۸ و «ما عبد الله بشیء افضل من فقه فی الدین»^۹ و «علیکم بالتفقه فی دین الله» و «فقهوا احاکم فی دینه واقراوه و علموه القرآن و اطلقوا»،^{۱۰} و روایات نقل شده از امام صادق علیه السلام: «لوددت ان اصحابی ضربت روسهم بالسیاط حتی یتفقهوا» و «تفقهوا فی الدین ...» و «انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا»،^{۱۱} به معنای عالم شدن به علم دین و فهم دین به کار رفته است؛ و بر این اساس علم فقه به معنای علم دین و شامل هر سه عرصه عقاید، اخلاق و احکام خواهد بود.

۳. النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۴۶۵.

۴. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۵. ابن هشام، السیره النبوه و علامه مجلسی، بحار الانوار،

۶. نساء، ۸.

۷. توبه، ۱۲۳.

۸.

۹.

۱۰. طبری، تاریخ طبری، ذیل قصه عمر بن وهب جحمی، به نقل از شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۷۸.

۱۱. شیخ حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۱۷، ابواب صفات قاضی، باب ۹، حدیث ۲۷.

در صدر اسلام فقه به معنای علم معطوف به احکام عملی اسلام هم اطلاق شده است. شهید ثانی و صاحب معالم، به دنبال تعریف فقه در اصطلاح خاص، روایات فراوانی را برای بیان شرف و فضیلت علم فقه نقل کرده‌اند.^{۱۲}

تا کنون باید روشن شده باشد که اصطلاح فقه در قرون اولیه، حتی اگر معنای سوم را هم کنار بگذاریم، اختصاصی به علم الاحکام نداشته و به معنی علم دین نیز به کار می‌رفته است. حال با توجه به ابهام در قلمروی تاریخی فقه (علم دین یا علم احکام) و این که فقهای آن دوره در عنوان آثار فقهی خود، از واژه فقه و مشتقات آن کمتر استفاده می‌کرده‌اند؛ این سؤال مطرح می‌شود که در تحلیل تاریخی فقه، قرار است کدامین آثار و فعالیت‌های علمی مورد بررسی قرار گیرد؟ آثاری که به احکام تکلیفی اختصاص یافته؟ یا آثاری که به مباحث اخلاقی، عقایدی، اصولی و حتی در دوره‌های بعدی قواعد فقه، هم پرداخته است؟ به‌عنوان نمونه، شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه می‌نویسد: یکی از دوستان تألیف کتابی در زمینه فقه و حلال و حرام و شرایع و احکام را به من پیشنهاد کرد،^{۱۳} و من این کتاب را تألیف نمودم. بررسی فهرست کتاب مذکور نشان می‌دهد که محتوای آن به روایات مربوط به احکام شرعی اختصاص یافته و او اصطلاح فقه را به معنی علم الاحکام به کار برده است؛ اما برخی از کتاب‌های فقهی در این دوره مثل کتاب المقنع شیخ صدوق، کتاب الکافی فی الفقه حلبی و کتاب المقنعه شیخ مفید، علاوه بر احکام شرعی، مباحث اعتقادی را هم در بر دارند. سید مرتضی در مقدمه کتاب الانتصار فی انفرادات الامامیه برای توضیح انگیزه خود از تألیف کتاب مذکور و محتوای آن، اصطلاح مسائل فقهی را به کار می‌برد و محتوای کتاب هم شامل احکام فقهی است.^{۱۴} شیخ طوسی نیز در کتاب‌های خلاف، المبسوط فی الفقه الامامیه و النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، فقط از احکام شرعی صحبت کرده است. بنابراین صرف وجود مباحث عقایدی در برخی کتب فقهی، دلیل بر توسعه معنای فقه در آن زمان و قرار دادن مباحث اعتقادی در زمره علم فقه نیست بلکه ممکن است مؤلف از باب مقدمه به آن مباحث پرداخته باشد.

بنابراین می‌توانیم فقه را در این پژوهش به معنی علم الاحکام در نظر بگیریم و البته اگر در بررسی تاریخی به شواهدی بر کاربردهای متفاوتی از این اصطلاح دست یافتیم، دلالت‌های تحلیلی آن را دنبال خواهیم کرد.

۱۲. شهید ثانی، منیه المرید، ص ۲۲۱. حسن بن زین‌الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۱۸.

۱۳. فی الفقه و الحلال و الحرام و الشرائع و الأحکام (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۳).

۱۴. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، ص: ۷۶.

پس برای تشخیص و شناسایی فقها و آثار فقهی نیز به آثاری با عنوان طبقات الفقها یا تاریخ فقه و فقها مراجعه خواهیم نمود.

نسبت فقه با نظام‌های اجتماعی

مسئله دوم، نسبت فقه با نظام‌های اجتماعی، سیاسی، حقوقی، قضایی و اقتصادی است. از آنجایی که فقه حداقل در برخی از رویکردهای خود ادعای طراحی، تبیین و تحقق نظام‌های اجتماعی را دارد؛ در بررسی تاریخ فقه، توسعه و گسترش فقه بر مدار این گونه نسبت‌ها هم می‌تواند مورد توجه و تحلیل قرار بگیرد. به ویژه قضاوت که عبارت از اجرای حکم شرعی به منظور استیفای حقوق بوده و مجریان آن باید افرادی پرهیزکار و دارای اهلیت فتوی در جزئیات قوانین شرعی باشند.^{۱۵} یعنی قاضی باید قرآن و سنت را به‌طور تفصیل بداند و در احکام شرعی مجتهد باشد.^{۱۶} بنابراین منصب قضاوت از جانب خداوند برای پیامبر اکرم و از طرف آن حضرت برای امامان معصوم و از سوی ایشان برای فقیه جامع الشرایط...^{۱۷} اما برخی دیگر اهلیت در تقلید را کافی دانسته و قضاوت فرد غیر مجتهد را نیز نافذ می‌دانند.^{۱۸} یکی از شروط قاضی علم است و برخی آن را بر اهلیت فتوا حمل نموده و عمل به فتوای علمای دیگر را در مقام قضاوت جایز نمی‌دانند.^{۱۹} زیرا قاضی باید بر اساس رأی و نظر خویش حکم دهد.^{۲۰} یوزف شاخت^{۲۱} که تاریخ فقه اهل تسنن را مورد مطالعه قرار می‌دهد بر این باور است که فقه در عرصه آیین دادرسی توسعه کمتری یافته و به تطبیق قواعد بر تنظیم منافع متضاد توجه چندانی نداشته است. از سوی دیگر فقه اسلامی بیشتر معطوف به عرصه‌های خصوصی و فردگرایانه بوده و به‌طور کلی جمع حقوق و تکالیف همه افراد است.^{۲۲}

۱۵. المسالك، كتاب القضاء، ص ۴۵۲.

۱۶. شهید ثانی، مسالك، ص

۱۷. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، كتاب القضاء، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

۱۸. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰ ص ۱۱۵

۱۹. نجم الدین جعفر حلی، شرایط الاسلام، كتاب القضاء، ص ۳۱۴.

۲۰. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲۱.

۲۲. یوزف شاخت، دیباچه‌ای بر فقه اسلامی، ص ۱۴.

از منظر برخی دیگر فقه اسلامی مجموعه‌ای از احکام عبادی، حقوقی و اخلاقی را در بر دارد که اگر معیارهای مذهبی و اخلاقی به‌طور کامل در همه عرصه‌های رفتاری مراعات شوند، نیازی به نظام حقوقی در مفهوم خاص آن نخواهد بود.^{۲۳} یوزف شاخسخت بر این باور است که هیچ‌یک از خط‌کشی‌های نظام‌مند معاصر، در عرصه حقوق، در فقه اسلامی وجود ندارد؛ و اصلاً تبویب فقه تداخل داشته و از هر گونه تقسیم‌بندی نظام‌مند خالی است.^{۲۴}

پژوهش‌هایی از این دست، ذهن ما را به بررسی رابطه فقه و نظام‌های اجتماعی از یک‌سو و فردگرایی در فقه از سوی دیگر معطوف می‌نماید. این‌که در دوره‌های تاریخی چه نسبتی میان فقه و نظامات اجتماعی برقرار بوده است؟ و این‌که آیا همواره در طول تاریخ فردگرایی بر فقه حاکم بوده است یا نه؟ از جمله سوالاتی است که قابلیت بررسی در پژوهش‌های تاریخ علم را دارد.

جایگاه فقه در منظومه علوم اسلامی

مسئله سوم، نسبت فقه با سایر علوم، جایگاه آن در طبقه‌بندی علم و تحولات آن در طول تاریخ است. نسبت علم فقه با علوم حدیث، تفسیر، اصول، کلام و در دوره‌های بعدی فلسفه و تأثیر آن‌ها در تحولات تاریخی علم فقه، هم می‌تواند بخشی از مسئله پژوهش‌های تاریخی در عرصه فقه باشد. سه علم فلسفه، کلام و عرفان به‌عنوان علوم نظری، وظیفه تأمین مبانی علوم عملی را بر عهده دارند. روشن است که در این میان کلام در مقایسه با عرفان و فلسفه، نسبت وثیقی با علم فقه دارد. هرچند این مسئله نیاز و رابطه علم فقه با فلسفه و عرفان و حتی علوم دیگر را نفی نمی‌کند؛ اما علم کلام، اساس همه علوم دینی است که مسائلی بر محور یقین می‌گردد و بدون آن، ورود در مباحث علوم دینی دیگر مانند فقه و فروع آن ممکن نیست؛ زیرا شروع در آن‌ها بدون آگاهی بر مسائل مربوط به اصول دین مانند سقف بدون پایه است.^{۲۵}

۲۳. یوزف شاخسخت، دیباچه‌ای بر فقه اسلامی، ص ۲۶.

۲۴. یوزف شاخسخت، دیباچه‌ای بر فقه اسلامی، ص ۱۵۴.

۲۵. خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل، ص ۲.

از این رو، علم کلام در رأس علوم اسلامی قرار دارد و تا مسائل کلامی حل نشود نمی‌توان از قرآن و سنت بهره گرفت؛ به عبارت دیگر، علم کلام، فقه اکبر است و سایر علوم، مانند فقه اصغر و علم تفسیر و علم حدیث بر آن استوار هستند.^{۲۶}

اما همان طور که گذشت، علم فقه از سایر علوم نیز بهره می‌برد، یعنی پایه‌های فقه متعدد است و فقط یکی از آن‌ها علم کلام است.^{۲۷} به عنوان نمونه، فقه مبانی تاریخی هم دارد و فقیه باید از این مبانی آگاه باشد. البته مراد از تاریخ در این بحث، ادوار فقه نیست، بلکه تاریخ صدر اسلام و تأثیر آن در استنباط فقیه است. اگر نسبت به شان نزول آیات، حدیث و واقعه تاریخی آگاه نباشیم در استنباط احکام دچار اشتباه خواهیم شد و چه بسا به خاطر عدم اطلاع یا عدم توجه به این موضوع، اشتباهاتی در استنباط احکام رخ می‌دهد.^{۲۸} بنابراین برای بررسی و تحلیل تاریخ فقه، باید از نسبت تاریخی و تعامل آن با علوم دیگر به ویژه علم کلام و تاریخ نیز بحث نمود.

از سوی دیگر با توجه به این که کتاب و سنت از مهم‌ترین منابع فقه هستند، تاریخ فقه نمی‌تواند از تاریخ تفسیر و حدیث به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرد.^{۲۹} از جمله نقاط تلاقی تاریخ فقه با تاریخ حدیث و تفسیر، تولید آثار حدیثی فقهی و آثار تفسیری تحت عنوان آیات الاحکام است. از سوی سوم علم فقه، مباحث روش‌شناختی خود را در علم اصول دنبال می‌کند که توجه به آن نیز در پژوهش‌های تاریخی فقه ضروری است.

اهمیت و فواید تاریخ فقه

یשמندانی که به تاریخ فقه و ادوار آن پرداخته‌اند، فوایدی را برای آن ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد مخاطب این متون دانشجویان و طلبه‌های فقه هستند و تاریخ یا ادوار فقه از این منظر بخشی از علم فقه یا مقدمه اجتهاد خواهد بود. علم اجمالی به تکالیف و احکام، علم تفصیلی به مناسبات صدور احکام، آگاه شدن از چگونگی تحقق یا عدم تحقق اجماع، اطلاع یافتن از طرز تفقه در دوره‌های اولیه اسلام، علم به مذاهب

۲۶. آیت الله جعفر سبحانی، ضرورت اهمیت و اهداف علم کلام، پاسخ مکتوب به هفته نامه افق حوزه، مهر ۱۳۹۷، ویژه‌نامه راه و روش تحصیل، تهذیب و پژوهش در حوزه علمیه، صفحات ۶ و ۷.

۲۷. آیت الله سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲۸. آیت الله سبحانی، کاوشی در فقه و کلام، ص ۹۵ و ۹۶.

۲۹. سبحانی، جلد دوم مقدمه، ص ۱۴۱۸، ۹.

اصلی و مهم فقهی و زمان حدوث و معرفت مؤسس و زعیم آن‌ها و توجه به جهاتی چند که در مقام تعدیل و ترجیح اقوال مختلف سودمند می‌باشند،^{۳۰} آشنایی با روش‌های استنباطی فقها، آشنایی با عوامل پیشرفت و تحول علم، آشنایی با موانع رشد علم،^{۳۱} را از جمله فواید تاریخ و ادوار فقه می‌شمارد.

چهارچوب نظری

نظریه‌های متنوعی برای تحلیل اجتماعی ادوار فقه مطرح شده است؛ اما در این میان بررسی عوامل و حوادثی که بر فقه و تحولات آن اثر داشته‌اند، مناسب تاریخ فقه شیعه است.^{۳۲} از این رو روش‌شناسی بنیادین را که عوامل معرفتی و غیر معرفتی بر فرایند تکوین علم و تحولات آن را مورد بررسی قرار می‌دهد، به‌عنوان نظریه مختار برگزیده‌ایم.

نظریه مختار در باب ادوار علم فقه

اگر دوره تشریح را از تاریخ فقه جدا در نظر بگیریم و نقاط عطف در تاریخ فقه از آغاز تا کنون را مورد توجه قرار دهیم، به هفده عنوان بدین شرح دست خواهیم یافت: ۱. فقه در زمره حدیث، ۲. تدوین فقه، ۳. استقلال فقه، ۴. تبویب فقه، ۵. ظهور فقه اجتهادی، ۶. گسترش فروع فقهی، ۷. تقلید از اسلوب‌های شیخ الطائفه، ۸. نهضت ابن ادریس، ۹. نوآوری‌های علامه حلی، ۱۰. حضور فقه در عرصه سیاست، ۱۱. ظهور اخباری‌گری، ۱۲. غلبه اصول‌گرایی، ۱۳. ابداعات فقهی، ۱۴. ابداعات اصولی، ۱۵. حاکمیت فقه، ۱۶. شیوع مسائل مستحدثه، ۱۷. ظهور فقه عصری.

ی‌های بررسی شده در صفحات قبل، می‌توان به یک جمع‌بندی و دوره‌بندی مناسب برای تحلیل جامعه‌شناختی دست یافت. بدین صورت که با مشارکت در یک توافق اکثری دوره حضور معصومین را دوره اول فقه در نظر می‌گیریم. با تجمیع رویکردهای حدیثی و اجتهادی و گسترش فروع فقهی از ابتدای غیبت صغرا تا وفات شیخ طوسی را تحت عنوان تکامل فقه دوره دوم می‌شماریم. دوره سوم را از وفات شیخ طوسی تا ظهور ابن ادریس با مشارکت در یک توافق نسبی رکود می‌نامیم؛ و به رغم تحولات فقهی در قرن هفتم، از ابن ادریس تا ظهور اخباری‌گری را در یک دوره مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

۳۰. محمود شهبازی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۲.

۳۱. آیت‌الله سبحانی، تاریخ فقه و فقهای امامیه، ص ۲۹.

۳۲. آیت‌الله جعفر سبحانی، تاریخ فقه و فقهای امامیه، ص ۳۰ و ۳۱.

اخباری‌گری را یک دوره مستقل شمرده و از ظهور بهبهانی تا شیخ انصاری را یک دوره و از شیخ انصاری تا کنون را به‌عنوان دوره هفتم برمی‌گزینیم. چراکه تأثیر ابداعات بی‌نظیر اصولی مرحوم آخوند و حاکمیت فقه پس از انقلاب ایران، هنوز در فقه قابل مشاهده نیست